

بین یک مار و یک زنبور مکالمه‌ای صورت گرفت. زنبور ادعا کرد زهر من کشنده تر از زهر تو است ولی چون هیگلم کوچک تر است، آدم‌ها باورش‌ان نمی آید که زهر من می میراند و چون مُردن را به خودش‌ان القاء نمی کنند، زهر من تاثیر واقعی اش را نمی کند و این ترس مردم از هیگلم توست که مردم را می‌کشد و نه زهر تو.

بالاخره بنا شد برای اثبات ادعای زنبور برنامه‌ای ترتیب دهند. قرار بر این شد هر دو بروند در کلون - قفل قدیمی- در باغی کمین کنند تا وقتی که باغبان آمد و انگشت خود را داخل کلون کرد که در را باز کند، روز اول مار انگشت باغبان را نیش بزند و زنبور بیرون بپرد و روز دوم کار را برعکس کنند، همین کار را کردند.

در روز اول، باغبان یک مرتبه احساس کرد چیزی دستش را گزید، دستش را بیرون آورد و دید زنبوری پر زد و رفت، یک کمی مقاومت کرده و دستش را مکید و رفت دنبال کارش. پیش خود گفت زنبور بود و چیزی نبود. روز بعد، زنبور نیش زد و مار خودش را از سوراخ نشان داد، باغبان فریاد زد وای! مار دستم را گزید، و بیهوش شد.